

درس دویست و پنجم

بررسی قول به زیادت امکان بر ماهیت (۱)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم^۱

إشكالات و تفصیلات:
إنّ الذین یقولون إنّ الإمكان و نظائرَه كالوجوب و الوجود و الشیئیة و الوحدة لها صورةٌ فی الأعیان و هویةٌ زائدةٌ علی ذاتِ الممكن و الواجب و الموجود و الواحد و الشیء ربما احتجّوا علی إثباتِ دعواهم بحجج^۲.

اشکال به قائلین به زیادت امکان بر ماهیت در ظرف خارج

مسائل مختلفی راجع به امکان و اینکه آیا وصف زائد است یا وصف زائدی نیست، و اگر وصف زائد است ظرف اتصافش در خارج است یا در ذهن بیان شد. فعلاً ایشان ادله قائلین به زیادت امکان را بر ماهیت با تحقق خارجی و هویت خارجی این وصف مطرح می کنند. قبلاً مرحوم آخوند فرمودند: حقیقت امکان عبارت است از تهیاً ماهیت برای تحقق خارجی به نحو اینکه آن ماهیت لاقتضاء باشد بالنسبه به وجود و عدم؛ یعنی از ناحیه خود ماهیت، اقتضاء وجود یا اقتضاء عدم صورت نمی گیرد، چون اگر از ناحیه ماهیت اقتضای وجود داشته باشد می شود واجب الوجود و اگر اقتضای عدم داشته باشد می شود ممتنع الوجود، بلکه خود ماهیت بالنسبه به وجود خارجی و عدم وجود خارجی سیان است یعنی ساکت است، و این با اقتضاء تساوی باز هم تفاوت می کند چطور اینکه قبلاً مسئله اش مطرح شد. اقتضاء تساوی طرفین با لاقتضاء بالنسبه به طرفین دوتا است. در اینجا مرحوم آخوند می فرمایند که قائلین به زیادت امکان بر ماهیت که این وصف امکان، زائد بر ماهیت است، نه نفس ماهیت است که به عنوان ذات ماهیت باشد و نه ذاتی اوست، یعنی ذاتی باب ایساغوجی، بلکه یک وصفی است مانند کتابت، مانند شعر، مانند محن و حرف که ممکن است یک ماهیتی در ظرف اتصاف خارجی متصف به این بشود، این ماهیت هم متصف به امکان است در ظرف اتصاف خارجی یا در ظرف

۱. امسال شب های ماه رمضان از مسافرت آمدیم و دعای ابوحمزه را شروع کردیم، بعد یک دفعه دیدیم که هفت، هشت خط بالاتر رفتیم و این آقایان هم چیزی به ما نگفتند که اینجا را خواندیم. وقتی که شب اول تمام شد گفتند: «آقا، هفت هشت خط پایین تریم.» گفتیم: حالا این که شروع کردیم تمام کنیم، همان تا آخر ماه رمضان طول کشید!

۲. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۱۷۸.

اتصاف ذهنی. بعضی از ماهیات چون وجود خارجی ندارند بلکه ظرف اتصاف آنها در ذهن است مانند معقولات کلیه‌ای که فقط ذهن، ظرف اتصاف برای آنهاست و در خارج ظرف اتصاف ندارند، بعضی از ماهیات ظرف اتصافشان در خارج است مانند جزئیات و مصادیق یا مانند کلی طبیعی که هم ظرف اتصاف آنها در خارج است و هم ظرف اتصافشان ممکن است در ذهن باشد. ولی خود امکان فی حدنفسه اینها می‌فرماید که در خارج اصلاً وجود دارد، یعنی آنچه ما در خارج داریم یک وجود ماهیت است و یک امکانی است که این ماهیت در خارج متصف به آن امکان است منتها ما نمی‌بینیم، حلال‌زاده می‌بیند. آنچه ما در خارج می‌بینیم زید است، امکانش را ما نمی‌بینیم، اگر یک حلال‌زاده‌ای پیدا بشود شاید همراه با این وجود زید، در کنارش یک امکانی که همیشه با زید راه می‌رود او را هم تماشا کند. آخر بعضی چیزها این‌طوری است دیگر! هر چیزی که می‌گویند: این جور نمی‌شود می‌گویند: نه، باید بروی تا بررسی! خب حالا کی می‌رسیم؟! به ما بالاخره یک وقتی را معین کنید، تاریخ بزنید که ما دلمان خوش باشد! می‌گویند: نه، باید این‌طور باشد! خب این‌طور که نمی‌شود! می‌گویند: باید دلت را صاف کنی! خب حالا چه‌طور دلمان را صاف کنیم؟ آن را به ما یاد بده! می‌گویند: باید توسل کنید! خب توسل کردیم نشد! می‌گویند: نه، دلت خراب است! خب بگو چه کار کنیم؟! با این کنار ایستادن و گفتن اینکه دلت خراب است کار درست نمی‌شود، بگو چه کار کنیم تا برویم انجام بدهیم؟! این قضیه امکان هم همین است، می‌گویند: حلال‌زاده باید آن را ببیند! می‌گوییم: آن که در خارج می‌بینیم وجود زید است، خیلی زور بزنیم ماهیتش را هم می‌بینیم، برخلاف عرف و عوام که اول ماهیت را می‌بینند و بعد وجود را، ما می‌گوییم: نه، ما حکیم هستیم، ما فیلسوف هستیم، ما وجود را می‌بینیم، دیگر بالاتر از این که نمی‌شود. ماهیت را هم می‌بینیم که موجود شده، بالاخره امتیاز این وجود از آن وجود با ماهیت است، خب این دوتا را ما می‌بینیم، حالا به یک زوری ماهیت را هم به وجود چسبانیدیم و آن هم وجود را برایش حمل کردیم و عارض بر آن کردیم و ایشان را تماشا کردیم، امکان دیگر کجای قضیه است؟! اینکه زیدی که الآن در خارج ممکن است، یک امکانی هم همراه با او یواشکی وجود دارد. می‌گویند: آهان! آن را دیگر حلال‌زاده می‌بیند، هر کسی نمی‌تواند ببیند! می‌گوییم: خب برو آن حلال‌زاده را پیدا کن و بیاور، ما که این‌طور نیستیم! آخرش نتیجه به اینجا می‌رسد که می‌گوید: ما حلال‌زاده هستیم! خب خیلی خوب است دیگر بحث تمام شد! اگر قرار بر این باشد که همه بحث‌ها به اینجا برسد که می‌گوید: خواهی دید! می‌گوید: از اول این را بگو!! این را از اول بگو که دیگر این قدر ما زحمت نکشیم! این قدر حرف نزنیم! این قدر داد و بیداد نکنیم! از اول بگو که بعد می‌بینی! خب دیگر چرا یک ساعت دعوا کردی، این استدلال را از اول می‌آوردی، این برهان قاطع را از اول می‌آوردی!!

مکتب اسلام، مکتب پیروی از حق بدون زور و اجبار مگر در مواقع اضرار به غیر

می‌گویند: فخر رازی هر وقت سر درس می‌آمد، اول به شیعه یک اهانت و طعنه و... می‌زد و بعد می‌رفت. یک روز یکی از این فدائیان اسماعیلیه آمد و گفت این طور نمی‌شود که این هر روز بیاید و اهانت کند. یک مدتی با او نشست و شروع کرد یک مقدار اشکال کردن، فخر رازی دید این آدم خیلی مستعدی است. - داخل آنها افراد با استعداد پیدا می‌شد. - کم‌کم فخر رازی با او گرم گرفت، یک روز فخر رازی به خانه‌اش دعوت کرد. او به خانه‌اش رفت و خلاصه همین‌که دید کسی دیگر نیست و او تنها است. بیچاره فخر رازی هم که قدرتمند نبود، یقه‌اش را گرفت و او را روی زمین خواباند و خنجر را کشید که فلان فلان شده چرا هر روز بالا می‌روی و اول درس یک فحش می‌دهی و بعد شروع به درس می‌کنی؟! گفت: «نه، تسلیم!» گفت: «این دفعه دیگر تکرار کنی سر و کارت با این است!» فردا رفت و شروع کرد به تعریف کردن که این فرقه نهادیه و مهدیه - به جای ضاله و... که می‌گفت - است. شاگردانش گفتند که چه شده است؟ گفت: «شیعه برهان قاطع دارد!» «برهان قاطع دارد، نمی‌شود در قبالش ایستاد! نهایت کار خیلی‌ها هم به برهان قاطع می‌رسد، آخرش به برهان قاطع می‌رسد! همیشه همین طور بوده است دیگر، همیشه وضع به همین کیفیت بوده که هر جا زور حاکم است شما ببینید منطق در آنجا وجود ندارد؛ هر جا که زور حاکم است و هر جا که از زور می‌خواهد استفاده بشود. یعنی طرف در حرف جلو می‌آید و جلو می‌آید، یک مرتبه از آن به بعد دیگر مسئله می‌خواهد بایستی بشود، همان جا دیگر این یک ملاک است، یک ملاک کلی و یک معیار کلی برای ما است.

در مکتب تشیع از زمانی که خداوند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را مبعوث کرد تا حکومت امام زمان علیه السلام و قیام قیامت هیچ وقت مسئله زور نبود! حالا زور نه اینکه فقط زور با چماق و شمشیر و گلوله، بلکه زور در انواع مختلف و وسایط مختلف و ابزارهای مختلف هم یک طریق است، و چه بسا آنها کارایی‌اش بیشتر از موارد دیگر است. همیشه برای افراد، راه بحث و راه تفکر باز بوده و اصلاً شاخصه اسلام این است! و اینکه الآن در دنیا به عنوان - و خیلی هم دارد روی آن تبلیغ می‌شود - یک اصل، اسلام و مکاتب و مبانی اسلام را مورد خدشه قرار می‌دهند، علتش در اینجا دو مسئله است: مسئله اول اینکه آن کسانی که این مطالب را مطرح می‌کنند اصلاً خودشان نسبت به اسلام آگاهی ندارند.

و این عجله‌ای که ما داریم و الحمدلله فعلاً مشغول آن هستیم راجع به بحث ارتداد است. این نحوه بحث اصلاً به طور کلی یک برداشت جدیدی به تفکر دینی نسبت به قضیه مبانی اسلام می‌دهد، و این به عنوان یک تفکر جدید می‌تواند مطرح باشد، نه تفکری که منبعث از یافته‌های افراد سبک مغز و تهی مغز غرب باشد و یا عقب‌نشینی از مواضع اصولی و وا گذاشتن میدان به حریف باشد. چطور اینکه خیلی‌ها دارند به این کیفیت [عمل می‌کنند]، وقتی که نمی‌توانند عقب‌نشینی می‌کنند، مدام عقب‌نشینی می‌کنند و عقب‌نشینی می‌کنند تا

اینکه تمام میدان به حریف واگذار بشود. نه خیر، این مسئله، مطلبی است که از سابق، قبل از این حرف‌ها این مسائل مطرح بوده و با گذشت زمان هیچ چیز نبوده است. از آن زمانی که قضیه حسینه ارشاد بود و مسائل و لطائلات شریعتی مطرح بود ما می‌دیدیم که خیلی‌ها از همین آقایان و منبری‌ها با هو کردن و جنجال به جنگ او رفتند. از همان موقع مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - می‌گفتند که این طرز صحبت نیست، حرف مخالف زده است بیایید جوابش را منطقی بدهید، با هو و جنجال کردن و بالای منبر هو کردن و... مسئله درست نمی‌شود و حل نمی‌شود. یکی می‌گفت: وهابی است، یکی می‌گفت: فلان است یکی می‌گفت: بریزیم و او را چه کار کنیم! این طور که مسئله مطرح نمی‌شود، حرف خلاف زده این هم جوابش، بعد دیگر قضاوتش هم برعهده مردم است. هیچ وقت نمی‌شود حق به عنوان فشار بر طرف تحمیل بشود؛ مگر اینکه و مگر اینکه این عدم قبول حق از ناحیه شخص موجب اضرار بر شخص دیگر بشود و جلوی یک صلاحی را که مترتب بر یک شخص دیگری است بگیرد، آن وقت از آن باب می‌گویند: [جلوگیری کنید]. من باب مثال الآن اصل آزادی یکی از مسائلی است که خیلی مهم است، چون طرف می‌خواهد بی حجاب بیرون بیاید. خب چه اشکالی دارد؟! در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هم خیلی‌ها بیرون می‌آمدند و مویشان پیدا بود و این چیزها نبود. من این مسئله را قبول ندارم، به جهت اینکه آمدن با این وضع بیرون موجب افساد است. این مسئله برای من قابل پذیرش نیست. اگر ما قائل بشویم به اینکه موی یک زن بیرون بیاید - الان خیلی‌ها این مسئله را مطرح می‌کنند - و کسی جلوی او را نگیرد، خب ما می‌توانیم مسئله را یک قدری توسعه بدهیم و این قضیه صحیح نیست. و اسلام در ارتباط افراد، آزادی‌ای که به افراد داده در حدی است که موجب اضرار نشود، وقتی مفاسد اخلاقی بار می‌آید [دیگر آزادی وجود ندارد]. یا اینکه باید به یک شخص بگویند: وقتی بیرون می‌آیی چشمانت را باید ببندی و بعد بیرون بیایی. خب چرا من چشم خود را ببندم، شما چرا حق من را سلب می‌کنید؟! خب چادر بر سر آن بیندازید! چرا من چشم خود را ببندم و بیرون بیایم؟! و بگویند: بیا ولی نگاه نکن! مگر ممکن است کسی نگاه نکند، مگر امکان دارد اصلاً؟! شما در زمان شاه بیرون می‌آمدید آیا می‌شود شما چشمتان بیفتد و آن را ببندید؟! خب از اول تا آخر آدم وقتی بیرون می‌آید، باید یک دستمال روی چشمش بکشد تا وقتی که به خانه برگردد. خب این در اینجا سلب آزادی من شده درحالی که حق طبیعی من این است. بله، اسلام می‌گوید: شما برو و در خانه‌ات هرچه لباس داری در بیاور، کسی با تو کاری ندارد، این دیگر چهار دیواری و اختیاری خودت است! اگرچه آنجا هم کراحت دارد ولی درعین حال این مسئله نیست. یا اینکه می‌گوید: بی دین باش، مرتد باش ولی اظهار نکن، خودت می‌دانی و خدای خودت. برو و روزه‌ات را بخور، در خانه کسی با تو کار ندارد، حد بر تو جاری نمی‌کند. اگر به خیابان بیایی و روزه‌ات را بخوری حد بر تو می‌زنند، این است! در خانه‌ات برو و روزه‌ات را بخور، خودت می‌دانی و خدای خودت، برو در خانه زنا بکن، خودت می‌دانی و

خدای خودت، برو در خانه قمار بکن خودت می دانی و خدای خودت. تمام اینها مسائلی است که در ارتباط بین انسان و بین خدا، خدا آزادی را نگه داشته است. حتی ما جریانی داریم و مسئله ای در زمان ائمه علیهم السلام [اتفاق افتاد]؛ من باب مثال وقتی عمر بالای دیوار می رود و نگاه می کند، حضرت می گوید: غلط کردی تو این کار را کردی! چه کسی به تو گفته که از خانه مردم بالا بروی و نگاه بکنی و تفتیش کنی؟! یعنی نفس خود عمل حرام و عمل زشت و عمل زنا موجب حد و... نیست، تجری بر اظهار و افشاء و ابراز موجب حد است. والا در خانه زنا بکنند، او خودشان می داند و خدای خودش، توبه می کند یا نمی کند، به خانه برود و هزارتا سب بر پیغمبر بکند خب بکنند، صدایت بیرون نرود، هزارتا سب بکن، خودت می دانی! جلوی این آزادی را اسلام نگرفته، جلوی این ارتباط را اسلام نگرفته است. نماز نخوان، برو روزهات را بخور هیچ چیزی نیست، اما اگر قرار باشد بخواهی بیایی و این عمل را در بیرون انجام بدهی که یک ارزشی زیر پا بشود [اسلام اجازه نمی دهد]. من باب مثال در زمان سابق و الآن هم همین طور یکی از چیزهایی که می گویند این است که پرچم یک کشور شعار وحدت آن کشور تلقی می شود، و این رنگش مثلاً سبز و سفید و قرمز و با این خصوصیات است و این ترتیب از بالا باید باشد. حالا اگر یک کسی بالای مغازه اش این را برعکس زد اول قرمز و سفید و سبز زد این را می گیرند و می گویند: این پرچم را اشتباه زده اید! می گوید: دلم می خواهد، پرچم، پرچم است! می گویند: نه، پرچم یک مملکت عدالت، استقلال و شئون یک کشور است، شما این کار را که می کنید برخلاف است. اگر دفعه دوم این کار را بکنند زندان می اندازند و مغازه اش را می بندند و پروانه کسبی اش را ابطال می کنند چون به شئون یک ملت و به وحدت یک مملکت دارد اهانت می کند، آن وقت چطور ممکن است به دین که اساس یک نظام است کسی به عنوان آزادی اهانت بکند و هیچ چیز نباشد؟! فقط دین بیچاره خیلی مظلوم واقع شده که هر بلایی [بر سرش بیاورند!] کسی به آقای خمینی بی احترامی بکند قانون دارد زندان می کنند، اگر کسی به رهبری اهانت بکند زندان دارد، اگر کسی به آن چیزهایی که مربوط به یک کشور است [توهین کند] زندان دارد، اما اگر کسی به دین [اهانت] کند آیا نباید [زندان] داشته باشد؟! نمی خواهم بگویم: قانون نیست، نه خیر باید قانون باشد! یعنی اینکه اگر یک نفر بیاید و در روزنامه نسبت به حجاب مقاله بنویسد، باید بیچاره اش بکنند! و اتفاقاً این مسئله درست است و باید همین طور باشد. ولی من این را می خواهم بگویم: خود این افراد نسبت به آن چیزی که مربوط به مملکت و مسائل ملی مملکت است حساسیت نشان می دهند، یعنی خود همین ها نسبت به پرچم و... حساسیت نشان می دهند، مثلاً اگر کسی بیاید در یک روزنامه بگوید: ما خوزستان را می خواهیم چه کارکنیم؟! خوزستان را به آن واگذار کنیم و چابهار هم به پاکستان واگذار کنیم، شیراز و بوشهر را به خلیج واگذار کنیم و همین یک دانه اراک و قم بسمان است، بیچاره اش می کنند! یعنی چه مرد تیکه؟! این را مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - می فرمودند:

در اوایل جنگ، یکی از آخوندهای معروف مشهد می گفت: «آقا، برادر کشی چرا باید؟! خب نفت

را آنها ببرند اشکالی ندارد، آنها عرب هستند و آنها برادرهای ما هستند!»

یعنی این قدر آدم احمق و این قدر آدم نفهم که مادهٔ حیاتی استقلال یک مملکت را می‌گوید: به دشمن واگذار بکنید که آدم کشی نشود! مرتدیکه الاغ، اگر تو بیایی رهبر بشوی، قضیهٔ تو قضیهٔ میرزا آغاسی می‌شود که به او گفتند: «آمده‌اند آب دریا را گرفته‌اند، این روس‌ها خلیج را فلان کرده‌اند و دریای شمال را جلو آمده‌اند تا رشت!» گفت: «ما کام شیرین دوست را به آب شور عوض نمی‌کنیم!» مثل اینکه ما ایرانی‌ها باید همیشه بدبخت باشیم! از آن وقتی که سراغ داریم، غیر از یک برهه‌های خاصی که امیرکبیری فقط دو روز آمد و آن هم سرش را زیر آب کردند و در زمان شاه عباس و شاه اسماعیل که آنها یک اقتداری بالنسبه در ایران داشتند، بقیه همه همین آغاسی بود و آقاخان نوری و محمدعلی شاه، رضا شاه و این و آن و خلاصه نعمت فراوان است!

علی‌ای حال مسئله این است که هیچ‌وقت انسان حق را نمی‌تواند تحمیل کند، حق هیچ‌وقت تحمیلی نیست، حق همیشه خودش راه خودش را باز می‌کند؛ حتی در قضایایی که مربوط به کفار و... است. اگر یادتان باشد در درس گفتم که حتی اگر اسلام می‌خواهد برود و کشورها را بگیرد، برای لحاظ آن افراد مستعد می‌رود این کار را انجام می‌دهد. البته آن یک فلسفه‌ای است که آن فلسفه در مرتبهٔ بالایی قرار دارد که اسلام حتی برای خود افراد کفار هم در آنجا مسئله را مدنظر قرار داده و به نقصان عقل آنها توجه نمی‌کند بلکه به آن افق فکری خودش نگاه می‌کند و حالا آن یک فلسفه بالایی است که آن در جای خودش هست. ولی حداقل چیزی که برای همه قابل قبول و پسند است این است که این مردهای بزرگ کافر هستند و می‌گویند: ما نمی‌خواهیم مسلمان بشویم ولی این بچه‌هایی که الآن معصوم هستند و بعداً اینها بزرگ می‌شوند و اسلام از نقطه نظر تئوری حقانیتی که دارد آیا نباید یک بستر مناسبی برای این گونه افراد به وجود بیاورد؟! و برای آنهایی که به دنبال می‌خواهند بروند بستر مناسبی فراهم کند؟! اگر این بچه بلند شود بگوید: شما که حق را می‌دیدید [چرا به ما نرساندید؟! من باب‌مثال الآن شما بچه‌تان مریض می‌شود آن را بلند می‌کنید و به دکتر می‌برید و دکتر آمپول می‌زند و قرص می‌دهد و... . بچه شما را دعوا می‌کند که آقا جان بد است، آقا جان دکتر ما را دکتر می‌برد، آقا جان ما را آمپول می‌زند! شما این بدی‌ها را از گوشتان می‌گیرید و رد می‌کنید اما کار خودتان را انجام می‌دهید. اما اگر نروید، می‌گوید: آیا شما را دکتر ببرم؟ می‌گوید: نه، دکتر آمپول می‌زند، خب این تب ویروسی و میکروبی بلند می‌شود و می‌رود و فردا رماتیسم قلبی می‌گیرد. اگر پانادول نزنید، وقتی که بزرگ بشود اگر دریچهٔ میترال او گشاد بشود و هزارتا مرض قلبی پیدا کند آیا نمی‌گوید: تو چرا به حرف من اعتنا کردی و من را دکتر نبردی؟! خود همین بچه می‌گوید! پدر: می‌گوید: خودت گفתי نبر، می‌گوید: من بگویم، من بچه هستم، شما که پدر هستی چرا این کار را نکردید؟! و عقل شما به شما اجازه نمی‌دهد.

حالا این مسئله نسبت به حکومت اسلامی هم هست. یعنی این قضیه و تعهدی که نسبت به همه ملل دارد، این جهادی که می‌کند بر این اساس است نه براساس اینکه کشور گشایی بکند. حالا کشورگشایی بکند،

چه گیرش می‌آید؟! یک وقت ما اسلام را مثل سایر مکاتب می‌دانیم یعنی از نقطه نظر ارزش و قیمت مانند سایر مکاتب می‌دانیم مثل یهودیت، مسیحیت، کمونیسم، بودایی، و مکاتب مختلف دیگر کنفسیوس و ... ، تمام اینها را ما جدا می‌دانیم، خب اسلام هم یکی از آنها است. می‌گویند: خب این زور است دیگر! این مکتب می‌خواهد خودشان را تحمیل بکند، آن مکتب می‌خواهد تحمیل کند، تحمیل کند، اسلام هم می‌خواهد تحمیل کند. اما یک وقت ما اسلام را از نقطه نظر واقع‌بینانه و به عنوان یک دینی که برحق است ما مورد ارزیابی قرار می‌دهیم، آن وقت در این اسلام نسبت به افراد دیگر باید احساس مسئولیت و تعهد پیدا بشود. این مکتب با مکتب‌های دیگر فرق می‌کند.

پس این افرادی که آمدند و این طور مطرح کردند اصلاً بینش صحیح نسبت به اسلام نداشتند، بینش خشک متحجرانه داشتند این یک.

دوم اینکه خودشان آدم نبودند، یعنی حالا نه تنها آن بینش را نیامده مطرح کند بلکه خودشان هم کسی نبودند که اهل از نفس گذاشتن و از هوا گذاشتن و ... باشند، ما ندیدیم از آنهایی که مطرح شدند. بالاخره هر کس هزارتا گرفتاری و ... دارد. و آنچه که مسلم است این است که شخص تا روی زمین نشسته و پشت میز بنشیند خیلی تفاوت دارد! این چیزی است که عیان است! فلهاذا این قضیه بر افراد دیگر مخفی نیست. همان طور که بر ما مخفی نبوده بر افراد دیگر مخفی نیست. طرف تا وقتی که منافعش اقتضاء می‌کند یک جور حرف می‌زند، وقتی منافعش اقتضاء نکند یک جور دیگر حرف می‌زند. خب این چیست؟! همین شخص دوباره سرچایش برگردد حرف را عوض می‌کند و تغییر می‌دهد. این چیزهایی که امروزه ما می‌شنویم و می‌بینیم و قضایایی که در جریان هست اینها همان‌هایی هستند که چند سال پیش خودشان اصلاً ضد اینها را می‌گفتند، چند سال پیش اصلاً برخلاف این خودشان حرف می‌زدند و تبلیغ می‌کردند و انجام می‌دادند، حالا ورق برگشته و دارند به هر قسمی متشبث می‌شوند و فلان می‌کنند! همان حرفهایی که آن موقع ما می‌زدیم حالا می‌آیند می‌نویسند و چاپ می‌کنند و به عنوان ارزش مطرح می‌کنند! نه، کی گفته همه افراد عادی معصوم هستند؟! ممکن است اشتباه هم بکنند. حالا فوقش رویشان هم نشود می‌گویند: خب این مربوط به آن زمان بوده است! ولی خودشان هم می‌دانند که این حرف‌ها کشک و کلک است! همان حرفی که ما می‌زدیم که آقا چهارده معصوم، چهارده تا هستند، بیشتر از چهارده، پانزده نمی‌شوند، عدد همیشه خاص است دیگر، از اول گفته‌اند: چهارده معصوم، حالا هم می‌گویند: چهارده معصوم. بقیه معصوم نیستند! اینها مغزشان با مغز یکی از ماهای دیگر یکی است، اشتباه می‌کنند، کار درست هم می‌کنند، نظریه خلاف می‌دهند، نظریه صحیح هم می‌دهند، و نباید به اینها به عنوان یک اصل و به عنوان یک تئوری نگاه کرد. به آن که فقط باید نگاه کرد قرآن است و چهارده معصوم! و السلام نامه تمام! حالا یک عده درآمدند و گفتند: نه خیر این خلاف است! تا گفتند: نه خیر خلاف است، آهان،

اینجا بدانید باطل است! یعنی آن ملاک باید در دست باشد که به چه دلیل خلاف است؟! ما چندتا معصوم داریم؟! آیا پانزده تا؟! آن که ما داریم و شرعاً برای ما اتباع آنها بدون چون و چرا حجت است چهارده نفرند! حالا این نفر پانزدهم شرعاً آیا آیه قرآن آمده؟! آیا امام زمان گفته؟! البته بعداً هم دیدیم! نه اینکه خواهیم دید، بلکه رسیدیم و دیدیم! الحمدلله چه چیزهایی دیدیم! هرچه گفتند یکی یکی پس گرفتند! ولی تا بحث می‌رسد به اینکه خواهی دید یعنی چه؟ یعنی تمام! قضیه آخر خط است! مثل اینکه در بحث‌های اصولی و فقهی که می‌بینید طرفین بحث می‌کنند، تا دیدید یکی می‌گوید: ظواهر دلالت می‌کند، بدانید که دستش را بالا برده است! تا کسی دلیل ندارد فوراً تمسک به ظاهر می‌کند دیگر! تمسک به ظهورات یعنی دیگر دلیل تمام شد! قضیه همین است دیگر! با خواهی دید دیگر درست نمی‌شود!

تلمیذ: راجع به امیرالمؤمنین علیه السلام که ایشان اطلاع نداشته امشب شب ضربت خوردن است، اول کسی که این مطلب را مطرح کرده ابن‌سعد در طبقات بوده. و از اینجا نقل می‌کند که ابن‌ملجم از روبروی امیرالمؤمنین ضربه زد نه از پشت سر. یعنی پشت در ورودی کمین کرده بود و نشسته بود نه در محراب. اینکه می‌گویند: خوابیده بود و امیرالمؤمنین آمدند و او را بیدار کردند و گفتند: اگر بخواهم خبر می‌دهم چه چیزی در زیر جامه داری، این طور نیست! ابن‌سعد در قرن دوم بوده و بیست و بیست و پنج تا کتاب تاریخی را هم به قرین این مزمون آورده و می‌گوید: اول کسی که این حرف را زد معصم کوفی در تاریخ خودش بوده و بعد هم مرحوم سپهر این را آورده و علم کرده است. و می‌گویند: چنین چیزی اصلاً غلط است که امیرالمؤمنین خاک را برداشته باشند و روی سرشان ریخته باشند، این خلاف بهداشت است! یا اینکه می‌گویند: اگر می‌دانستند شهید می‌شوند و می‌رفتند، این اصلاً اقدام بر تهلکه بوده است! اما اتفاقاً ریز این قضایا را مرحوم مجلسی در بحار دارد که تمام این مطالب را مرحوم آقا هم از روی آن مقتل می‌خواندند. و همین‌طور به مسئلهٔ بصر و خوابیدن ابن‌ملجم هم اشکال می‌کنند که مرحوم مجلسی مفصل دارد و همان خاک ریختن و... را دارد و می‌گوید: من در بعضی از کتب قدیمه دیده‌ام. منتها این شخص آن حرف‌های دیگر مجلسی را گرفته و می‌گوید: مجلسی این را طفیلی مطرح کرده و مستند نیست.

استاد: خوب است که اصلاً نگفته شهادت حضرت دروغ است! فردا می‌گوید: اصلاً او را شهید نکردند خودش مرده است! کتاب سلیم را چه می‌گوید؟! این سلیم را چه می‌گوید که مال قرن دوم نبوده بلکه از اصحاب امیرالمؤمنین بوده است؟!!

تلمیذ: آیا در سابق معالجه با خاک مرسوم بوده است؟ یادم است که در بعضی از این کتب فقهی دیدم که مثلاً این تنیدهٔ عنکبوت را روی زخم می‌ریزند یا مثلاً حضرت صدیقه سلام الله علیها در جنگ احد حصیر را سوزاندند و خاکش را روی زخم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ریختند. از این طریق می‌شود باز جواب این حرف او را داد.

استاد: بله، منتها نه هر خاکی. خود خاک بدون دست خورده اشکال ندارد کزاز ندارد، خاکی که توأم با فضولات حیوان باشد کزاز دارد. تنیدهٔ عنکبوت و خاکستر را استفاده می‌کردند. حالا در آنجا شاید حضرت خواسته‌اند که جلوی خون را بند بیاورند نه اینکه خاک را همین‌طور بریزند، خاک ریختن که چیزی نیست آدم روی سرش بریزد. و در بعضی جاها هم هست که گاهی اوقات برای بند آوردن خون گل می‌زدند.

اللهم صلّ على محمد و آل محمد